

## قانون اساسی مدنی و حقوق شهروندی

عمومی یگانه (به عنوان اتباع)؛ و سوم، اصل برابری همگان در برابر قانون (به عنوان شهروندان). چنان که می دانیم، قانون اساسی مدنی در فلسفه سیاسی کانت، از ایده یک قرارداد اولیه برمی آید و شالوده دیگر قانونها محسوب می شود. بنابراین، کانت برای انسان سه شخصیت کنشگر در نظر می گیرد: نخست در مقام انسان، که موجودی است خردمند و آزاد و به مثابه غایت فی نفسه، هیچ گاه نمی تواند و نباید به عنوان ابزار و آلت در نظر آید یا به کار گرفته شود؛ دوم در مقام تبعه - که باید تابع دولت و اجراکننده قانونها و فرمانهای حکومت باشد. تبعه یک انسان است، اما کنشگری او در پیروی از دستورهای حکومت خلاصه می شود. از این رو، تبعه کنشگری منفعل است و در برابر حکومت، حالت پذیرندگی دارد و همواره گوش هوش به فرمانهای زمامداران خود می سپارد. بنابراین، تبعه عنصری مطیع است نه کنشگری فعال، حرف شنو است نه پرسشگر، کارپذیر است نه کاردان، سامان پذیر است نه سازنده، و بنده است نه خداوندگار.

انسان به عنوان غایت فی نفسه، می تواند به مثابه شهروند حکومت مدنی، تبعه چنین حکومتی نیز باشد. اما هرگاه نقش او در جامعه، در اطاعت از قانونها و فرمانهای حکومت فرو کاهیده شود، او صرفاً از اتباع حکومتی به شمار می آید که در آن نه شهروندی می توان یافت و نه حقوق شهروندی به رسمیت شناخته می شود. بدیهی است چنین حکومتی نمی تواند حکومت مدنی باشد که نمونه برتر آن از دیدگاه کانت، جمهوری است.

شخصیت سوم انسان، در مقام شهروند تبلور می یابد. شهروندان در برابر قانون برابرند؛ قانونی که هر چند بر ایده حق ذاتی و پیشینی انسان استوار است، اما خود شهروندان در جایگاه قانون گذار آن را تدوین می کنند. بنابراین، شهروند، کنشگری است فعال و مشارکت جو که در معماری جامعه مدنی، در فعلیت یافتن قرارداد اجتماعی و در نهادن قانون اساسی و در تأسیس نظام جمهوری، نقش بنیادین و محوری دارد.

کانت در مابعدالطبیعه اخلاق برای شهروند سه ویژگی اساسی برمی شمارد که می توان در آن سیمای شهروند را دقیقتر دید:

قانون اساسی تنها قانونی است که می تواند با تحقق بخشیدن به حقوق انسان، عدالت را در جامعه برقرار سازد. کانت در مقاله «صلح پایدار» آشکارا از دشواری قانون گرایبی به عنوان «دشوارترین کار»، سخن به میان می آورد. بشر با خودسریها و تمایلات سودگرایانه اش، چگونه می تواند جانبدار اجرای یک قانون اساسی برین باشد؟ کانت سخن مدعیان را می شنود و آرای آنان را سبک و سنگین می کند، اما در اندیشه او، انسان موجودی است خردگرا که می تواند از سر اختیار، طرح یک جامعه مدنی را در اندازد و بر آن فرمان براند. چنان که پیش از این آوردیم، کانت می اندیشد که حتی اگر انسان خود به لحاظ اخلاقی خوب نباشد، ناگزیر است شهروند خوبی باشد؛ هر اندازه کار تأسیس یک دولت، پیچیده و دشوار باشد، می تواند توسط یک ملت شرور به انجام برسد، به شرط اینکه آن ملت از درک و فهم برخوردار باشد. کانت سپس می افزاید: «بنابراین، می توانیم بگوییم که طبیعت، به گونه مقاومت ناپذیر خواهان آن است که سرانجام، حق برتری یابد.»<sup>۱</sup> کانت در مقاله «صلح پایدار» از سه گونه حق یاد می کند: «حق مدنی»، «حق بین المللی»، و «حق جهان شهری»، و بر همین اساس از سه نوع «قانون اساسی» سخن به میان می آورد:

۱. قانون اساسی بر پایه حقوق مدنی افراد در چارچوب یک ملت.

۲. قانون اساسی بر پایه حقوق بین المللی دولتها در روابطشان با یکدیگر.

۳. قانون اساسی بر پایه حقوق جهان شهری که افراد و دولتها را به مثابه شهروندان یک حکومت جهانی نوع بشر، دربر می گیرد.<sup>۲</sup>

کانت این طبقه بندی را دلخواه و تحکمی نمی خواند، بلکه «ضروری» می شمارد. در این جا، به قانون اساسی بر پایه حقوق مدنی می پردازیم.

قانون اساسی مدنی که شالوده حکومت جمهوری است، بر سه اصل استوار است: نخست، اصل آزادی برای همه اعضای یک جامعه (به عنوان انسانها)؛ دوم، اصل تعلق افراد به قانون

○ کانت می‌اندیشد که حتی اگر انسان خود به لحاظ اخلاقی خوب نباشد، ناگزیر است شهر و ند خوبی باشد؛ هر اندازه کار تأسیس یک دولت، پیچیده و دشوار باشد، می‌تواند توسط یک ملت ضرور به انجام برسد، به شرط اینکه آن ملت از درک و فهم برخوردار باشد.

می‌نویسد: «چون در قانون، عمومیت اراده و عمومیت موضوع هر دو جمع است، اگر یک نفر از طرف خود امری بدهد قانون نیست، آن یک نفر هر که می‌خواهد باشد.»<sup>۵</sup>

شهروندان در جامعه مدنی حق رأی دادن دارند. بهره‌گیری از چنین حقی بر پایه استقلال شهروندان استوار است. بنابراین، همان‌گونه که استقلال یکی از ویژگی‌های شهروندان بر شمرده شد، شهروند صاحب رأی - به تعبیر کانت - «عضو» جامعه مدنی محسوب می‌شود نه «بخشی» از آن؛<sup>۶</sup> به این معنی که با «اراده آزاد خویش، به گونه فعال در امور جامعه مشارکت می‌کند.»<sup>۷</sup> از دیدگاه کانت، اگر در رأی‌گیری اتفاق آراء حاصل نشود، همگان باید به رأی اکثریت گردن نهند، هر چند باب مباحثه حقوقی میان اقلیت و اکثریت، هیچ‌گاه بسته نخواهد بود. در این میان، اصل رضایت دادن به تصمیم‌های اکثریت، باید به اتفاق آراء و توسط همگان پذیرفته شود و در سیمای یک قرارداد تجسم یابد. چنین قراردادی باید شالوده نهایی استقرار حکومت مدنی به‌شمار آید.<sup>۸</sup>

### نیروهای سه‌گانه در حکومت مدنی

حکومت مدنی که بر پایه قرارداد اجتماعی شکل می‌گیرد، در نگاه کانت «اتحادیه‌ای از انبوه مردم است که تحت قانونهای منصفانه» تأسیس می‌شود.<sup>۹</sup> حکومت مدنی دربرگیرنده سه نیرو است: نیروی قانون‌گذاری که در هیأت نهادن قانونهای مدنی، فعالیت می‌کند؛ نیروی اجرایی که بر پایه قانون به وجود می‌آید و نیروی قضایی که کار داور را به عهده دارد. کانت می‌اندیشد که نیروی قانون‌گذاری فقط می‌تواند بر زمینه اراده متحد مردم شکل بگیرد. از آنجا که همه حق از این نیرو ناشی می‌شود، قانونی که این نیرو می‌گذارد، به گونه مطلق نباید موجب بی‌عدالتی نسبت به هیچ‌کس بشود؛ زیرا فقط اراده متحد هر فرد که برای همگان تصمیم یکسان می‌گیرد و اراده متحد همگان که برای هر فرد تصمیم یکسان می‌گیرد - یعنی اراده متحد و همگانی مردم - می‌تواند قانون بگذارد.<sup>۱۰</sup> البته انتظار نمی‌رود که همه مردم بتوانند قانون بگذارند؛ آنان به گونه

۱. آزادی قانونی: شهروند از هیچ قانونی اطاعت نمی‌کند، مگر آن قانونی که رضایت خود را نسبت به آن ابراز داشته است.

۲. برابری مدنی: شهروند، هیچ‌کس را در جامعه به‌عنوان موجود برتر به رسمیت نمی‌شناسد، مگر کسی را که از نظر اخلاقی شایستگی داشته باشد.

۳. استقلال مدنی: شهروند، زندگی و معیشت خویش را در گرو اراده تحکمی هیچ فرد و مقامی نمی‌داند؛ بلکه بر پایه استقلال مدنی، صرفاً به حقوق و توانمندیهای خویش به مثابه عضوی از جامعه همسود تکیه می‌کند. او از آنجا که دارای شخصیت مدنی است، قیومت هیچ‌کس را در مسائل حقوقی نمی‌پذیرد.<sup>۴</sup>

بر پایه این ویژگی‌های سه‌گانه، می‌توان دریافت که در نگاه کانت، شهروندان اعضای فعال و کنشگران صاحب اختیار جامعه مدنی هستند. آنان با رضایت به قانون گردن می‌نهند، زیرا خود آفریننده قانونند و از این‌رو، خود به خود از قانون اطاعت می‌کنند و اگر از پیروی قانون خودداری ورزند، قدرت سیاسی آنان را به اطاعت وا می‌دارد. پس می‌توان پذیرفت که در جامعه مدنی، اصل بر این است که شهروندان از سر رضایت و با طیب خاطر، کارهای خویش را بر پایه قانون تنظیم کنند. افزون بر اینها، شهروندان بر زمینه وجدان اخلاقی، به آن کس به‌عنوان انسان برتر احترام می‌گذارند که برخوردار از شایستگی اخلاقی باشد. بنابراین، قرار گرفتن فرد در جایگاه قدرت، از این حیث که او دارای قدرت سیاسی یا نظامی یا روحانی است، نمی‌تواند احترام شهروندان را برانگیزد. بنابراین آشکار است که جامعه مدنی، جامعه قانون محور است نه فرد محور؛ چه رسد به اینکه فرد محور افراطی، صورت فردپرستی و بت‌پرستی به خود بگیرد و خدایگان، جای را بر قانون و حاکمیت آن تنگ کند و فرمانهای فردی خود را، برابر یا فراتر از قانون بداند. البته این ادعا که دستورهای سرکرده یک حکومت در حکم قانون است، به طنز و مطایبه نزدیکتر است و از دیدگاه حقوقی، لرزان و بی‌بنیاد است. روسو به درستی و روشنی، این بی‌بهادی را در قرارداد اجتماعی نشان می‌دهد، آنجا که

غیرمستقیم از طریق نمایندگانی که برمی‌گزینند، در قانون‌گذاری مشارکت می‌کنند.

کانت در مورد ارتباط میان نیروهای سه‌گانه با یکدیگر، سه نکته اساسی را مطرح می‌کند: نخست اینکه، نیروهای سه‌گانه در عینیت بخشیدن به قانون اساسی، مکمل یکدیگرند و از هماهنگی برخوردارند. دوم اینکه، هیچ یک از نیروها نمی‌تواند به قلمرو نیروی دیگر دست‌اندازی کند، و هر یک از اصول خود پیروی می‌کند. سوم اینکه، پیوند این دو رابطه - یعنی مکمل یکدیگر بودن و رعایت حریم یکدیگر - می‌تواند حقوق هر شهروند را تضمین کند. کانت از تصمیمهایی که نیروهای سه‌گانه در حکومت مدنی می‌گیرند، آشکارا دفاع می‌کند و آنها را غیر قابل تخلف و مقاومت‌ناپذیر می‌داند. بر این اساس، در فلسفه سیاسی کانت نیروهای سه‌گانه با نامهای قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی، از یکدیگر «متمایز»ند و به حکومت مدنی، خودبنیادی یا خودفرمانی می‌بخشند تا بر پایه قانون، خود را سازماندهی کند و استقرار یابد.

چرا کانت نیروهای سه‌گانه حکومت مدنی را «متمایز» از یکدیگر می‌داند نه دارای استقلال؟ به نظر می‌رسد او به عمد نیروهای سه‌گانه را «مستقل» از یکدیگر بر نمی‌شمارد؛ زیرا پیشاپیش گفته است که این نیروها هر چند نباید به قلمرو اختیارات یکدیگر دست‌اندازی کنند، اما نیازمند گونه‌ای هماهنگی و پیوند با یکدیگرند. کانت می‌افزاید که در سایه همبستگی نیروهای سه‌گانه، حکومت به رفاه دست می‌یابد؛ اما این رفاه را نباید مترادف بهزیستی و سعادت شهروندان دانست؛ زیرا ممکن است دستیابی به بهزیستی و سعادت شهروندان، از راههای راحت‌تر و مطلوب‌تری فراهم آید؛ مانند وضع طبیعی آن‌گونه که روسو مطرح می‌کند یا از رهگذر حکومتی خودکامه. کانت می‌اندیشد که رفاه دولت آن‌گاه فراهم می‌آید که «قانون اساسی در رابطه‌ای بسیار تنگاتنگ به اصول حق نزدیک شوند و خرد از راه حکم تنجیزی، ما را ملزم سازد که در جهت تحقق آن جد و جهد کنیم»<sup>۱۱</sup>

کانت در اینجا بار دیگر قدرت سیاسی را بر دو پایه حق و اخلاق بنا می‌کند؛ چرا که حق و

اخلاق، دو ایده برپای حکومت مدنی هستند. ما می‌توانیم (یعنی این توانایی را داریم کسه) در سازماندهی کار ملک و ملت، از روشها و ابزارهای بد و نکوهیده (سودگرایانه) استفاده کنیم و بر کارآمدی حکومت بیفزاییم؛ اما کانت به ما می‌گوید که چنین حقی نداریم. یاسپرس در همین زمینه در تفسیر اندیشه سیاسی کانت نوشته است: «... ما حق نداریم بد را وسیله قرار دهیم. برای ما - که باشندگانی هستیم خردمند و از این‌رو اخلاقی - هر گونه برنامه‌ریزی برای دستیابی به قدرت، باید تابع معیار قانونی اخلاقی باشد»<sup>۱۲</sup> یاسپرس در ادامه، به درستی به مخالفت فلسفه کانت با «کل‌گرایی» اشاره می‌کند و می‌نویسد: «فلسفه کانت مخالف نظری است که می‌خواهد همه چیز را به تبعیت یک کل دربرگیرنده درآورد؛ یعنی همان کاری که با سیستم‌های ایده‌آلیسم آلمانی آغاز گردید و به وسیله مارکسیسم به صورت دانش فراگیر و برنامه‌ریزی فراگیر به کار برده شد»<sup>۱۳</sup> کانت نه دانش فراگیر را می‌پذیرد - که دعوی در برگرفتن و روشنگری همه چیز را دارد - و نه برنامه‌ریزی فراگیر را. برنامه‌ریزی فراگیر که همه چیز را دربرمی‌گیرد، فضا را بر آزادی تنگ می‌سازد و دست حکومت سیاسی را در همه ابعاد زندگی افراد به گونه‌ای نامشروط و نامحدود باز می‌گذارد. پیامد چنین سیاستی جز فرو افکندن درفش آزادی، تحقیر انسان و به هیچ شمردن شخصیت و اراده او نخواهد بود.

کانت بر این اساس، با حکومت‌های خودکامه، اقتدارگر و تمامیت‌طلب مخالفت می‌کند. کانت از آن‌رو قانون اساسی پادشاهی بریتانیا را در قرن هجدهم رد می‌کند که به نظر او، طرحی است برای حکومت استبدادی مطلق. کانت در مورد خودکامگی هر گونه حکومت فردی، اعلام خطر می‌کند. برای نمونه، یک پادشاه همواره در خطر تبدیل شدن به زمامداری خودکامه است؛ زیرا ستمگری و خودکامگی، همواره انسان را وسوسه و اغوا می‌کند. از این‌رو کانت با نظام پادشاهی سر سازگاری ندارد. در چنین نظامی - حتی اگر مشروع و باشد - پادشاه می‌تواند نیروهای سه‌گانه را در ارفاق معطوف به خودکامگی منحل کند و فرمانهای شخصی خویش را فراتر از قانون

○ در نگاه کانت، شهروندان اعضای فعال و کنشگران صاحب اختیار جامعه مدنی هستند. آنان بار ضاییت به قانون گردن می‌نهند، زیرا خود آفریننده قانونند و از این‌رو، خود به خود از قانون اطاعت می‌کنند و اگر از پیروی قانون خودداری ورزند، قدرت سیاسی آنان را به اطاعت و ا می‌دارد.

کانت با در نظر گرفتن خطرهای سهمگین سوءاستفاده از قدرت متمرکز فردی، با روسو در این اندیشه هم‌نوا می‌شود که يك نفر نمی‌تواند سررشته نمایندگی اراده متّحد همگانی را به تنهایی در دست‌ان خود بگیرد. بنابراین، کانت در پیشانی حکومت‌های فردی - که فاقد بنیادهای قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی اند و اگر هم باشند، در عمل مطیع محض فرمانروای خود‌کامه هستند - نور رستگاری نمی‌بیند.

کانت با تأمل در مفهوم قدرت و کل‌ویدن ژرفای آن، شکل‌های گوناگون قدرت سیاسی را از نظر می‌گنراند و گاه آنها را با یکدیگر مقایسه می‌کند. او پس از ارزیابی و نقد حکومت‌های مختلف، بر پایه فلسفه سیاسی خود، الگوی برگزیده زمامداری برتر - یعنی حکومت جمهوری را - مطرح می‌سازد.

### حکومت فردی، حکومت اشرافی و دموکراسی

کانت در مابعدالطبیعه اخلاق، رابطه فرمانروا و مردمان را به شکلی سه‌گانه در نظر می‌آورد: نخست اینکه يك تن بر مردمان فرمانروایی کند. چنین حکومتی، «فردی»<sup>۱۵</sup> (autocratic) است؛ دوم اینکه چند نفر بارتبه برابر بر مردمان فرمانروایی کنند. چنین حکومتی، «اشرافی» است؛ سوم اینکه همگان دستجمعی فرمانروایی کنند. چنین حکومتی، «دموکراتیک» است.<sup>۱۶</sup>

کانت، حکومت فردی را ساده‌ترین شکل فرمانروایی می‌داند، زیرا فقط دربرگیرنده رابطه يك تن و دیگر مردمان است. چنین کسی قانون‌گذاری را نیز برعهده دارد. حکومت اشرافی دربرگیرنده دوگونه رابطه است: یکی رابطه اشراف به‌عنوان قانون‌گذار با یکدیگر که بر پایه آن حکومت را بنیاد می‌گذارند؛ دیگری رابطه فرمانروایان و مردم. در برابر این دوگونه حکومت، کانت می‌اندیشد که حکومت دموکراسی «مرکب‌ترین» و پیچیده‌ترین نوع زمامداری به‌شمار می‌آید؛ زیرا حکومت دموکراسی باید نخست، خواست همگان را متّحد کند تا يك «ملت» به‌وجود آورد. دوم، خواست شهروندان را

متّحد سازد تا يك «جامعه همسود» پدید آورد؛ و سوم، خواست آنان را متّحد کند تا بتواند بر جامعه همسود فرمانروایی بگمارد که تجسّم اراده متّحد همگان باشد.<sup>۱۷</sup>

درست است که سادگی شکل حکومت فردی به خودی خود خوب است، اما حکومت فردی در ارتباط با موضوع حق، خطرناک‌ترین شیوه زمامداری است، زیرا سخت مستعد تبدیل شدن به حکومت خودکامه فردی است. ساده‌سازی می‌تواند به یقین خردمندانه‌ترین اندرز در فرایند مکانیکی متّحد کردن مردم باشد. هنگامی که قانون‌های اجباری، يك ملت درمانده و کاریز را، مطیع و منقاد فردی می‌سازد که به اسم سرکرده و پیشوا، بالای سر آنان قرار می‌گیرد، ساده‌سازی در وحدت ظاهری و ساختگی، رخ می‌نماید. در چنین حکومتی، مردم شهروند نیستند، بلکه به تعبیر کانت، با پیوستگی مکانیکی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند.

کانت می‌اندیشد که شاید مردم در زیر استیلاي حکومتی فردی، خود را بدین‌گونه تسلی بدهند که هرگاه فرمانروای آنان آدم خوبی باشد - یعنی دارای اراده و بصیرت لازم باشد - بهترین قانون اساسی عینیت می‌یابد. کانت این بلور را چیزی جز حشو قبیح نمی‌داند، چرا که «صرفاً به این معنی است که بهترین قانون اساسی آن است که به واسطه آن رئیس کشور، بهترین فرمانروا شود».<sup>۱۸</sup>

کانت در کشاکش نیروها، از طبیعت فاسدکننده حکومت فردی، هرچند از قانون اساسی برخوردار باشد، با ذکر نمونه بریتانیا در روزگار خویش، برده برمی‌دارد. حکومتی که در آن يك تن در مقام فرمانروا، به‌عنوان «عقل کل»، «قدرت» فرزانة زمان و نادره دوران معرفی می‌شود، چندی نمی‌گذرد که موریانوار تاروپود قانون اساسی را می‌جوید و تباہ می‌سازد و خود به تنهایی محور همه چیز می‌شود.

اگر کانت نمی‌تواند در زیر استیلاي حکومت اقتدارگرای پروس، زبان به انتقاد از ساختار و کارکرد قدرت سیاسی بگشاید، دست کم می‌تواند از شهر کونیگسبرگ، نظام سیاسی بریتانیا را به محک نقد فلسفه سیاسی خود بزند:

○ کانت در اینجا بار دیگر قدرت سیاسی را بر دو پایه حق و اخلاق بنا می‌کند؛ چرا که حق و اخلاق، دو ایده برپایی حکومت مدنی هستند. مایه توانیم (یعنی این توانایی را داریم که) در سازماندهی کار ملک و ملت، از روشها و ابزارهای بدو نکوهیده (سودگرایانه) استفاده کنیم و بر کارآمدی حکومت بیفزاییم؛ اما کانت به مایه گوید که چنین حقی نداریم.

دانستیم که کانت دموکراسی را در مقایسه با حکومت فردی و حکومت اشرافی، پیچیده‌ترین و دشوارترین نوع حکومت می‌خواند. کانت همان‌گونه که حکومت‌های فردی و اشرافی را در بوته نقد می‌گذارد، با نگاهی تیزبین و موشکافانه به نقد دموکراسی می‌پردازد. نقد کانت از دموکراسی بسیار دقیق است و اگر در فهم ژرفای آن دقت و تأمل لازم صورت نپذیرد، چه بسا موجب ساده‌نگری، بدآموزی و سوءاستفاده شود.

کانت در «صلح پایدار»، آشکارا دموکراسی را در معنی دقیق خود «استبداد» می‌خواند زیرا قدرتی اجرایی بنیاد می‌گذارد که از رهگذر آن، همه شهروندان دربارهٔ يك تن و در واقع برضد او و بی کسب رضایت او تصمیم می‌گیرند. بنابراین، تصمیمها توسط همهٔ مردمان گرفته می‌شود و با این حال توسط همهٔ مردمان گرفته نمی‌شود و این بدان معناست که ارادهٔ عمومی، با خود و همچنین با آزادی در تناقض قرار می‌گیرد.<sup>۲۴</sup>

کانت گونه‌ای از دموکراسی را که در آن با تکیه بر ارادهٔ عمومی، جدایی نیروهای قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی نادیده گرفته می‌شود و يك فرد یا گروه - چون در اقلیت قرار گرفته است - از آزادی مخالفت، دگراندیشی و دگرپاشی محروم می‌شود، استبداد می‌خواند. بنابراین، دموکراسی برکنار از تفکیک نیروهای سه‌گانه و آزادی اقلیت، از نظر کانت عین استبداد است.

در اندیشهٔ سیاسی کانت، يك تن نمی‌تواند در يك زمان، هم قانون‌گذار باشد و هم اجراکنندهٔ خواست خود. این امر، به ضرورت غیرمتعارف و خلاف قاعده است؛ درست همان‌گونه که در منطق، يك قضیهٔ کلی نمی‌تواند در آن واحد يك قضیهٔ جزئی باشد. اگر بر حکومتی نام دموکراسی بگذاریم، اما در آن، نیروهای اجرایی و قانون‌گذاری در دست يك تن باشد، چنین حکومتی چه تفاوتی با حکومت استبدادی فردی دارد؟ تکیه بر ارادهٔ عمومی بدون به کارگیری سازوکار تفکیک نیروهای سه‌گانه، گرهی از کار

گفته می‌شود که قانون اساسی آنان، ارادهٔ پادشاه را از راه دو مجلس به‌عنوان نمایندگان مردم، محدود می‌کند. با این وصف، همگان به خوبی می‌دانند که نفوذ پادشاه بر این نمایندگان، آن قدر زیاد و خطاناپذیر است که مجلس‌های یادشده، هیچ تصمیمی نمی‌گیرند مگر اینکه اعلیحضرت [جرج سوم (۱۷۳۸-۱۸۲۰)] پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند [بوسیلهٔ وزیران خود خواستار آن باشد و آن را توصیه کند].<sup>۲۵</sup>

کانت می‌افزاید که شاه به منظور نظاهر به وجود آزادی پارلمانی، قطعاً تصمیم‌هایی می‌گیرد که او را با تناقض روبرو می‌سازد (مانند لغو تجارت برده)؛ اما چنین کارهایی به گونه‌ای خیانت‌آمیز، مردمان را در جستجوی قانون اساسی راستین و نهادینه شدن آن، به گرداب یأس و نومیدی می‌افکند. مردمان در برابر ظاهر سازی حکومت استبدادی فردی، به‌سادگی اغفال می‌شوند و می‌بندارند که به راستی نظام پادشاهی آنان مشروطه است. فساد چنان دامن‌گستر می‌شود که نمایندگان مردم با دریافت رشوه، خود را به خودکامگی می‌فروشدند و مخفیانه دور از چشم مردم، منقاد فرمانروای خودکامه می‌شوند و در برابر او با فرومایگی خضوع می‌کنند.<sup>۲۶</sup>

کانت دربارهٔ تفاوت پادشاه خودکامه و پادشاه مشروطه می‌نویسد: پادشاه خودکامه «کسی است که جنگ به فرمان او فوراً آغاز می‌شود، هنگامی که بگوید باید چنین شود.»<sup>۲۷</sup> در برابر، پادشاه مشروطه «کسی است که باید نخست از مردم پیرسد آیا باید جنگ کرد یا نه، و اگر مردم بگویند نباید جنگید، جنگی در کار نخواهد بود.»<sup>۲۸</sup> کانت بار دیگر برای نمونه از «پادشاه بریتانیای کبیر» یاد می‌کند و می‌نویسد او تاکنون دست به جنگ‌های گوناگونی زده است، بی آنکه رضایت مردم را خواستار شده باشد. پس پادشاه بریتانیا فردی خودکامه است. او می‌تواند قانون اساسی را زیر پا بگذارد و با اعمال زور، نمایندگان مردم را با خود دم‌ساز کند، چرا که با قدرت مطلق که فراچنگ آورده است، همهٔ مقامها و منصبها را مقرر می‌دارد. به هر حال، چنین نظام فاسدی نمی‌تواند به‌گونهٔ طبیعی از خوشنامی و اعتبار برخوردار

○ کانت دربارهٔ تفاوت پادشاه خودکامه و پادشاه مشروطه می‌نویسد: پادشاه خودکامه «کسی است که جنگ به فرمان او فوراً آغاز می‌شود، هنگامی که بگوید باید چنین شود.» در برابر، پادشاه مشروطه «کسی است که باید نخست از مردم پیرسد آیا باید جنگ کرد یا نه، و اگر مردم بگویند نباید جنگید، جنگی در کار نخواهد بود.»

استبداد نمی‌گشاید و خودکامگی را به دموکراسی تبدیل نمی‌کند.

اگر رهبری اجرایی حکومت، زمام قانون‌گذاری را نیز در دست بگیرد، همواره در معرض ارتکاب بی‌عدالتی نسبت به افراد است. هرگاه نیروی اجرایی، خود قانون بگذارد، مشروعیت و اقتدار حکومت را دستخوش بحران و بی‌اعتباری می‌سازد، چرا که قانون را آن‌گونه می‌گذارد که بتواند کار خود را پیش ببرد، بی‌اینکه دغدغه دادگری و انصاف داشته باشد. اینکه در یک نظام دموکراتیک هر کس مجاز باشد قانون بگذارد و خود آن را به اجرا درآورد، پیامدی جز «خودکامگی اکثریت» نخواهد داشت که جان استوارت میل در سده نوزدهم در روشنگری آن کوشید.<sup>۲۵</sup>

روسو نیز مانند کانت با جنبه‌های متفاوت و گره‌های ناگشودنی دموکراسی، سخت دست به گریبان است. روسو در اینکه نیروی قانون‌گذاری کار نیروی اجرایی را نیز انجام دهد، در نگاه نخست محاسنی می‌بیند، اما سپس بی‌تردید و آشکارا، از اصل تفکیک قوا دفاع می‌کند و در قرارداد اجتماعی می‌نویسد: «چون هیأت حاکمه با حکومت یکی هستند، مثل این است که حکومتی وجود نداشته باشد»<sup>۲۶</sup> و «به هیچ وجه صلاح نیست واضح قوانین، مجری آن هم باشد»<sup>۲۷</sup> روسو می‌اندیشد که در دموکراسی خطرناک‌تر از تأثیر منافع خصوصی بر امور عمومی وجود ندارد. هرگاه اجرای قوانین به‌شمار اندکی از افراد و نهاده شود، بیم آن می‌رود که بخشی از قدرتی که باید صرف منافع عمومی شود، به سود خود این افراد به کار رود. در برابر هرگاه همه مردمان اجرای قوانین را عهده‌دار شوند، منافع خصوصی به دست آمده، به ایجاد تغییر در وضع قوانین به سود آنها می‌انجامد و این کار، نهاد قدرت سیاسی را به فساد می‌کشاند. روسو گزینه دوم را زیانبارتر می‌داند. بنابراین، داور روسو در باب دموکراسی که در سخنان زیر تجسم یافته، غیرمنتظره نیست:

هیچ وقت در دنیا حکومت دموکراسی به مفهوم واقعی آن وجود نداشته و نخواهد داشت؛ زیرا برخلاف نظم طبیعی است که

اکثریت افراد ملت فرمان دهند و اقلیت فرمان برند. دیگر اینکه ممکن نیست مردم مملکت هر روز برای تمشیت کشور گرد هم آیند و اگر بخواهند برای این منظور کمیسیون‌هایی از طرف خود انتخاب نمایند، طرز اداره امور عوض می‌شود.<sup>۲۸</sup>

روسو در سیمای دموکراسی متصور خود، «خطر جنگهای داخلی و انقلابهای درونی» و گرایش به تغییر می‌بیند و شرط رسیدن به دموکراسی رانیروی اراده و ثبات قدم فرد وطن‌پرست و تکرار تلقین‌وار این عبارت می‌داند که: «آزادی را با مخاطرات آن، به مراتب بیشتر از بندگی با آسایش دوست می‌دارم»<sup>۲۹</sup> روسو در قرارداد اجتماعی نسبت به دموکراسی دشمنی نمی‌ورزد، اما از آنجا که برداشت وی از دموکراسی، گونه‌ای خام و بسیط دارد،<sup>۳۰</sup> حکومت دموکراسی را شایسته «خدایان یا فرشتگان» می‌داند، چرا که به زعم او، «حکومتی به این خوبی و کمال، برای آدمیزاد مناسب نیست»<sup>۳۱</sup>

### کانت، دموکراسی نمایندگی و نظام جمهوری

کانت - چنان که گذشت - به دشواریهای دموکراسی آگاه است و در این باره دغدغه‌های روسو را نیز به خوبی درک می‌کند. اما تفاوت او با روسو در این است که با مشاهده ناکارآمدی دموکراسی ناب، بر طرح حکومت دموکراسی ماهر ابطال نمی‌زند و آن را به بایگانی نمی‌سیارد. کانت با کوشش در امتیازات و اشکالات دموکراسی، قرائتی تازه و طرحی نو از آن ارائه می‌کند که دربرگیرنده مشروعیت و کارآمدی ممکن باشد. روسو، دموکراسی را روشی خوب اما آسمانی و آرمانی برای زمامداری می‌داند و از این رو می‌پندارد که مناسب آدمی نیست. کانت می‌کوشد با تعدیل دموکراسی، آن را از آسمان به زمین فرود آورد، به گونه‌ای که به مشابه بهترین روش زمامداری به کار گرفته شود. کانت که منتقد سرسخت دموکراسی در صورت بسیط آن بود، از حکومت دموکراتیک برپایه «دموکراسی نمایندگی» دفاع می‌کند. قرائت کانت از دموکراسی برپایه اصل نمایندگی و اصل تفکیک

○ کانت دموکراسی را در مقایسه با حکومت فردی و حکومت اشرافی، پیچیده‌ترین و دشوارترین نوع حکومت می‌خواند. کانت همان‌گونه که حکومتهای فردی و اشرافی را در بونه نقد می‌گذارد، با نگاهی تیزبین و موşkافانه به نقد دموکراسی می‌پردازد. نقد کانت از دموکراسی بسیار دقیق است و اگر در فهم ژرفای آن دقت و تأمل لازم صورت نپذیرد، چه بسا موجب ساده‌نگری، بدآموزی و سوءاستفاده شود.

نیروها، راه حکومت براساس اراده عمومی همگان را با پرهیز از تنگناها و دشواریهای آن، می‌گشاید.

کانت با طرح دموکراسی نمایندگی، مرزهای واقعی دموکراسی را از استبداد جدا می‌کند. در حکومت دموکراسی نمایندگی، مردمان در مقام شهروند از راه برگزیدن نمایندگان خویش، در کار قانون‌گذاری مشارکت می‌کنند. دموکراسی نمایندگی بر پایه تفکیک نیروهای قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی شکل می‌گیرد. بنابراین، نیروی قانون‌گذاری، قانون وضع می‌کند و خود را در اجرای قانون درگیر نمی‌سازد. کانت باره «دموکراسی مستقیم» که از دید او چیزی جز استبداد نیست، روش «دموکراسی غیرمستقیم» یا نمایندگی را پیشنهاد می‌کند. مجمع نمایندگان برگزیده مردم، می‌تواند در پرتو گفت‌وگو و مباحثه خردمندانه پیرامون مسائل، دموکراسی واقعی را تحقق بخشد.

کانت بر دموکراسی نمایندگی نام «نظام جمهوری» می‌گذارد. در نظام جمهوری، باید نمایندگان مردم در کار قانون‌گذاری، مفهوم نمایندگی را عینیت بخشند و در وظایف نیروهای اجرایی و قضایی دخالت نکنند. کانت نقش نیروهای سه‌گانه را به زمینه عقل عملی، در یک قیاس منطقی به شکل زیر مطرح می‌کند:

قضیه کبری، بیانگر آن است که قانون‌گذار به وضع قانون می‌پردازد.

قضیه صغری، بیانگر آن است که اجرا کننده قانون، بر پایه قانون فرمان می‌راند.

نتیجه، بیانگر آن است که قوه قضاییه در مورد درستی و نادرستی هر مورد خاص، تصمیم قانونی خود را اعمال می‌کند. (تعیین مجازات).<sup>۳۲</sup>

موضوع تفکیک وظایف نیروهای سه‌گانه

قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی در نظام جمهوری

که کانت بر آن تأکید می‌ورزد، از آموزه‌های

بنیادین مونتسکیو در رساله نامور روح القوانین<sup>۳۳</sup>

است. البته مونتسکیو در طرح این موضوع، نظام

حکومتی انگلستان را در نظر داشته است. اما

تبیین وظایف نیروهای سه‌گانه بر پایه تفکیک و

تعدیل از یک سو و ارتباط این جداسازی با اصل

آزادی از سوی دیگر، از نوآوریهای درخشان وی

به‌شمار می‌آید.

مونتسکیو معاصر کانت بوده است. هنگامی که مونتسکیو رساله روح القوانین را نخستین بار به سال ۱۷۴۸ در پاریس منتشر کرد، کانت در دانشگاه کونیگسبرگ مشغول کار بود. آشنایی کانت با اندیشه‌های مونتسکیو، برای فیلسوفی که هیچ‌گاه از زادگاه خود خارج نشد، اما در گونیهای علمی و فکری و رخداد‌های بزرگ اجتماعی و سیاسی جهان را با دقت و ژرف‌نگری زیر نظر داشت، کاری طبیعی و اساسی بود. افزون بر این، روسو که بر اندیشه‌های کانت آثاری ژرفی نهاد، در مطاوی روح القوانین به دقت نظر کرده بود و در فراهم آوردن قرارداد اجتماعی از آن مایه گرفته بود.<sup>۳۴</sup>

مونتسکیو در روح القوانین، پس از تأکید بر تفکیک سه نیروی قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی در حکومت و برشمردن وظایف هر یک، بر این نظر است که آمیختگی نیروی قانون‌گذاری و نیروی اجرایی و سپردن این دو به یک تن یا هیأتی از زمامداران، آزادی را از میان می‌برد؛ چرا که این بیم همواره در میان است که آن فرد یا هیأت، قانونهای ظالمانه بگذارد و آنها را استمگرانه به اجرا درآورد. همچنین جدا نبودن نیروی قضایی از دو نیروی قانون‌گذاری و اجرایی، براندازنده آزادی است؛ زیرا در این صورت «اختیار نسبت به زندگی و آزادی افراد، خودسرانه خواهد بود و وقتی قاضی خود مقنن بود و خودش هم اجرا کرد، اقتدارات او جابرانه خواهد بود.»<sup>۳۵</sup> مونتسکیو پیوستگی نیروهای سه‌گانه و قرار گرفتن سر رشته آن در دست یک تن یا یک مجمع را، بدین‌سان که هم قانون بگذارد، هم آن را به اجرا درآورد، هم اختلافات را حل کند و هم جنایات را کیفر دهد، موجب از میان رفتن همه چیز می‌داند.<sup>۳۶</sup>

بر پایه اندیشه‌های مونتسکیو، نیروی

قانون‌گذاری باید بی‌آنکه وارد کارهای اجرایی

شود، قانون بگذارد و بر اجرای درست قانون

نظارت کند و در کار نیروی اجرایی به داوری

بنشیند.<sup>۳۷</sup> انتخاب نیروی قانون‌گذاری و نیروی

قضایی نباید دائمی باشد.

قوه قضاوت نباید به دست یک هیأت دائمی

○ روسو در سیمای دموکراسی متصور خود، «خطر جنگ‌های داخلی و انقلاب‌های درونی» و گرایش به تغییر می‌بیند و شرط رسیدن به دموکراسی را نیروی اراده و ثبات قدم فرد وطن‌پرست و تکرار تلقین و این عبارت می‌داند که: «آزادی را با مخاطرات آن، به مراتب بیشتر از بندگی با آسایش دوست می‌دارم.»

نظام جمهوری که به واقع چیزی جز نظام پادشاهی موروثی نیست. کانت در نظام جمهوری مورد نظر خود، مجالی برای ستمگری و خشونت نمی بیند. او همان گونه که دموکراسی مستقیم را چیزی جز استبداد نمی داند، هر گونه جمهوری را نیز به صرف اینکه جمهوری است تأیید نمی کند. آن جمهوری که بر پایه نظام نمایندگی نباشد نیز حکومت خودکامه است. کانت در این مورد در «صلح پایدار» می نویسد: «جمهوریهای روزگار باستان، چنین نظام [نماینده] را به وجود نیاوردند و از اینرو به ناگزیر به خودکامگی فرو افتادند.»<sup>۲۰</sup> حکومتی که بر شالوده نظام نمایندگی استوار نباشد یک هیولا است، چرا که قانون گذار می تواند اجراکننده اراده خویش باشد.<sup>۲۱</sup>

در فلسفه سیاسی کانت، فقط نظام جمهوری شایسته عنوان حکومت مدنی است. همخوانی اندیشه سیاسی روسو و کانت در باب نظام جمهوری، توجه هر پژوهشگر فلسفه سیاسی را برمی انگیزد. روسو، زمامداری بر مدار قانون را جمهوری می خواند و آن را یگانه حکومت سودمند به حال مردمان می داند: «بنابراین، هر مملکتی که تحت فرمان قانون اداره شود جمهوری است، طرز اداره آن هر چه می خواهد باشد؛ زیرا فقط در این قسم حکومت، نفع مردم حکمفرما است.»<sup>۲۲</sup> در نظام جمهوری، مردمان از قانونهایی پیروی می کنند که از طریق نمایندگان برگزیده خود، آنها را وضع کرده اند. بنابراین حکومت جمهوری، دموکراسی نمایندگی و نظام سیاسی قانون محور است.

در نظام جمهوری، همگان پیرو قانونند (قانونی که خود آن را نهاده اند)، اما هر کس خود آزادانه راه رسیدن به سعادت خویش را دنبال می کند. نظام جمهوری با پاسداری از قانون، از حق، آزادی و عدالت جانبداری می کند، اما برای تأمین سعادت و نیکیبختی افراد، تکلیف تعیین نمی کند و از تجویز و تحمیل سیاستی خاص بر مردمان می پرهیزد. اگر نیک بنگریم درمی یابیم که پاسداری از حقوق و آزادیها از یک سو و صورت بندی و ابلاغ بخشنامه‌وار راه رسیدن به خوشبختی از سوی دیگر، حکومت را با تناقضی آشکار رویه‌رو می سازد؛ زیرا فرمانفرمایی به این

داده شود، بلکه باید به عده‌ای که از میان توده در بعضی اوقات سال بر طبق مقررات قانون انتخاب می گردند، تفویض گردد و آنان دادگاههایی تشکیل دهند که دوام آن بسته به لزوم آن باشد. در این صورت، قوه قضاوت که در نظر مردم بسیار مهم است، یک حرفه دائمی نخواهد بود و در واقع غیر مرئی است و چون قضاوت همیشه جلوی چشم مردم نیستند، مردم از قضاوت می ترسند نه از شخص قاضی و در عین حال، قضاوت در دست دولت هم نیست.<sup>۲۸</sup>

از آراء مونتسکیو در باب نیروهای سه گانه حکومت برمی آید که او نگاهی ساختاری به نهادهای قانون گذاری، اجرایی و قضایی کشور داشته است، به گونه‌ای که به جای تکیه بر فرد یا افراد، باید ساختارهای لازم بر زمینه اراده مردم بنیاد نهاده شود. مونتسکیو، بر آینه چنین قدرتی را «دولت آزاد» می خواند که در آن «هر فرد روح آزادی دارد و باید تحت اراده خویش باشد.»<sup>۲۹</sup>

کانت بر همان زمینه‌ای به موضوع تفکیک وظایف نیروهای قانون گذاری، اجرایی و قضایی می نگرد که در اندیشه‌های مونتسکیو می توان دید؛ با این تفاوت که در آثار کانت، استقلال نیروی قانون گذاری از نیروی اجرایی، برجستگی ویژه‌ای دارد. کانت بارها بر این استقلال پای می فشارد و با بیانهای گوناگون، ضرورت دخالت نکردن نیروی اجرایی در نهاد قانون گذاری را گوشزد می کند. در نگاه کانت، مجلس نمایندگان مردم (نهاد قانون گذاری)، گرانگاه قدرت در حکومت مدنی است که در سیمای نظام جمهوری ظاهر می شود. کانت درباره دو نیروی قانون گذاری و اجرایی، نسبتاً به تفصیل آراء خود را مطرح ساخته است؛ اما در باب نیروی قضایی، سخن چندانی نمی گوید و به اشاراتی بسنده می کند.

کانت از آن رو که می اندیشد راه و رسم حکومت باید با ایده حق سازگار باشد، از دموکراسی نمایندگی در سیمای نظام جمهوری جانبداری می کند. البته مردمان بیشتر نگران راه و رسم حکومتند تا شکل آن. چه بسا نظام پادشاهی که به روال جمهوری اداره می شود و نظام استبدادی که نقاب دموکراسی بر چهره دارد و

○ روسو در قرارداد اجتماعی نسبت به دموکراسی دشمنی نمی ورزد، اما آنجا که برداشت وی از دموکراسی، گونه‌ای خام و بسیط دارد، حکومت دموکراسی را شایسته «خدایان یا فرشتگان» می داند، چرا که به زعم او، «حکومتی به این خوبی و کمال، برای آدمیزاد مناسب نیست.»



صورت که آنچه «من» (حکومت خود کامه) در مورد مناسبات افراد و خواسته‌ها و علائق آنان می‌گویم باید انجام شود و آنچه «من» مردمان را از آنها باز می‌دارم نباید انجام شود، ددمنشانه‌ترین و هولناکترین صورت خود کامگی فردی است. بدین‌سان حکومت استبدادی، حقوق و آزادی مردم را زیر پا می‌گذارد. پس همان‌گونه که یاسپرس به ژرفای جمهوری کانتی دست یافته است،

در نظام جمهوری هر کس در جستجوی سعادت خویش است و هر شهروندی آزاد است که با هر شهروند دیگر سروکار و دادوستد داشته باشد. دولت حق ندارد که افراد را از این کار باز دارد. اصل تعیین‌کننده یک جامعه جمهوری، سعادت نیست بلکه حق (یا داد) است. اصل حق را باید چون یک پیمان اجتماعی فهمید. «جمهوری همانا سازمانی قانونی است که آزادی همگان را به نیروی قانون، پاس می‌دارد.»<sup>۲۲</sup>

ممکن است در کشوری نیروی اجرایی در دست یک پادشاه موروثی باشد. هرگاه پادشاه، قانونهای نهاده شده توسط نیروی قانون گذاری را به اجرا در آورد و به هیچ وجه در کار نهاد قانون گذاری دخالت نکند، «روح جمهوری» در این پادشاهی حاکم خواهد بود. بنابراین در یک حکومت فردی، سر رشته امور اجرایی می‌تواند در دست یک نفر به نام پادشاه باشد، اما بر اساس نظام جمهوری، او نباید هیچگونه نفوذی بر نهاد قانون گذاری اعمال کند. بر پایه اندیشه سیاسی کانت، می‌توان یک نظام جمهوری را در نظر آورد که با وجود نیروهای سه گانه و حتی نهاد قانون گذاری برگزیده مردمان، در عمل تفکیک نیروها در آن وجود نداشته باشد و نیروی اجرایی در نهاد قانون گذاری، به گونه مستقیم و غیر مستقیم دخالت کند و با نفوذ در مجمع قانون گذاری، اراده معطوف به قدرت نامحدود را بر نهاد مستقل قانون گذاری اعمال کند. چنین نظامی، از دیدگاه کانت چیزی جز خود کامگی دیو آسا نخواهد بود.

بنابراین، در فلسفه سیاسی کانت: همه گونه‌های حکومت بر پایه ایده یک قانون اساسی استوار است که با حقوق طبیعی انسان سازگاری دارد؛ بدین گونه که آنان که از قانون اطاعت می‌کنند، باید به عنوان نهاد متحد قانونگذاران نیز اقدام نمایند. بنابراین اگر ما به جامعه همسود بر حسب مفهومهای عقل محض می‌اندیشیم، می‌تواند یک اینتال افلاطونی خوانده شود که تصویری توخالی

در نظام جمهوری هر کس در جستجوی سعادت خویش است و هر شهروندی آزاد است که با هر شهروند دیگر سروکار و دادوستد داشته باشد. دولت حق ندارد که افراد را از این کار باز دارد. اصل تعیین‌کننده یک جامعه جمهوری، سعادت نیست بلکه حق (یا داد) است. اصل حق را باید چون یک پیمان اجتماعی فهمید. «جمهوری همانا سازمانی قانونی است که آزادی همگان را به نیروی قانون، پاس می‌دارد.»<sup>۲۲</sup>

اگر حکومتی غیر از جمهوری تأسیس شود، با ایده نخستین قرارداد اجتماعی در تناقض خواهد بود. فقط در یک نظام جمهوری، ایده قرارداد اجتماعی تحقق پذیر است، چرا که مردمان با به هم پیوستن اراده‌های خویش، از سر رضایت یک اراده عمومی همگانی پدید می‌آورند که در نظام جمهوری به مشابه سزاوارترین نوع حکومت مدنی، تبلور می‌یابد. اما نظام جمهوری مورد نظر کانت، با نظامهای جمهوری روزگار ما متفاوت است و یکسانی نام «جمهوری» نباید ما را در این باره به اشتباه بیندازد. در نظریه سیاسی کانت، نظام جمهوری - چنان که دانستیم - دو ویژگی بنیادین دارد: نخست، تفکیک نیروها، شامل نیروی قانون گذاری، نیروی اجرایی و نیروی قضایی؛ دوم، دموکراسی مبتنی بر نمایندگی (غیر مستقیم) در چارچوب تأسیس مجمع نمایندگان قانون گذاری. کانت چنین ساختار سیاسی را جمهوری می‌داند. این جمهوری می‌تواند در نظام پادشاهی و در نظام اشرافی نیز اعمال شود. آنچه کانت بیش از همه مورد تأکید قرار می‌دهد، انتخابی بودن نیروی قانون گذاری از یک سو و دخالت نکردن نیروی اجرایی در نهاد

○ کانت که منتقد سر سخت دموکراسی در صورت بسیط آن بود، از حکومت دموکراتیک بر پایه «دموکراسی نمایندگی» دفاع می‌کند. قرائت کانت از دموکراسی بر پایه اصل نمایندگی و اصل تفکیک نیروها، راه حکومت بر اساس اراده عمومی همگان را با پر هیز از تنگناها و دشواریهای آن، می‌گشاید. کانت با طرح دموکراسی نمایندگی، مرزهای واقعی دموکراسی را از استبداد جدا می‌کند.

نیست، بلکه يك نمونه ابدی برای همه قانونهای اساسی مدنی است. به هر صورت که باشد. و وسیله‌ای است برای پایان بخشیدن به همه جنگها.<sup>۲۵</sup>

کانت برپایی جامعه مدنی بر مدار قانون اساسی و هم‌نوا با قانونهای آزادی را، نمونه‌ای از جامعه نوع افلاطونی در عالم تجربه می‌داند. گام نهادن در چنین حکومت مدنی، از دیدگاه کانت يك وظیفه به‌شمار می‌رود؛ اما از آنجا که راه درازی تا رسیدن به چنین حکومتی در پیش است،

وظیفه پادشاهان است که به‌روشنی يك جمهوری (نه دموکراسی) زمامداری کنند، هرچند به شیوه حکومت فردی فرمان برانند. به بیان دیگر، آنان باید با مردمان بر پایه اصولی که با روح قانونهای آزادی هم‌سوخ باشد و مردمان برخوردار از قدرتهای خردمندانه بالغ، [آنها را] برای خود تجویز می‌کنند، رفتار نمایند؛ هرچند به صورت شفاهی از رضایت مردمان پرسش نشده باشد.<sup>۲۶</sup>

براین اساس، هرچند نباید نظام جمهوری مبتنی بر مفهومی عقل محض را هیچ‌گاه از یاد ببریم، اما از آنجا که نظام جمهوری در جهان تجربه از پایه‌ها و ملاکهای برخوردار است، يك پادشاه در حکومتی فردی نیز می‌تواند به‌روشنی دموکراسی نمایندگی، فرمان براند و روح جمهوری را در جامعه حاکم سازد. درست است که پادشاه می‌تواند مانند هر فرد به فساد و نادرستی آلوده شود، اما کانت ناممکن نمی‌داند که چنین فرمانروایی، با قانون و الزامات آن از سر آشتی درآید و با در دست گرفتن سکان کشتی سیاست، به کارهای اجرایی خود سرگرم شود و حرمت و حریم قانونگذاران را با دخالت نکردن در کار آنان، پاس بدارد.

کانت که برپایی نظام جمهوری را در افق فلسفه سیاسی خود ترسیم کرده است، با نگاهی عینی و واقع‌گرایانه می‌اندیشد که راه گذار از نظام استبدادی فردی را باید به شیوه‌ای تدریجی و اصلاح‌گرایانه پیمود. هنگامی که حکومت خودکامه فردی در کشوری استقرار دارد، باید در گام نخست آرام آرام از نفوذ و دخالت فرمانروای

خودکامه در نهاد قانون‌گذاری فرو کاست و سپس مجلس قانون‌گذاری را از سیطره وی آزاد کرد. هرگاه قانون‌گذاری به شیوه اصلاح‌گرایانه از دخالت نیروی اجرایی آزاد شود، مرزهای چنین حکومتی به نظام جمهوری دوران جدید بسیار نزدیک می‌شود و دموکراسی نمایندگی بر کشور سایه می‌افکند. گرانیکه نظام جمهوری کانتی، قرار گرفتن اراده فرمانروای اجرایی در امتداد اراده عمومی همگان است. اگر استقلال نهاد قانون‌گذاری در عمل به رسمیت شناخته شود و اگر رهبر اجرایی حکومت، اراده فردی خود را در طول اراده ملی قرار دهد، نظام جمهوری متحقق شده است.

کانت از حکومت شماری اندک جانب‌داری می‌کند که مردم آنان را راهنمایی کنند و قدرتش را محدود سازند. افزون بر این، او شکل‌های حکومت را و می‌نهد و با ژرف‌اندیشی، نظر خویش را به ماهیت ساختار قدرت سیاسی معطوف می‌سازد. حق ذاتی و پیشینی، ایده قرارداد اجتماعی، قانون اساسی، تفکیک نیروهای سه‌گانه، دموکراسی نمایندگی و نظام جمهوری، خطوط اساسی نظریه سیاسی او را نشان می‌دهند. اما کانت در مورد برخی از این مفهومیها، به کوتاهی سخن می‌گوید و دامن سخن را نگشوده فرو می‌چیند. برای نمونه، تصویری که از مجمع نمایندگان قانون‌گذار ارائه می‌کند، بسیار کلی و نامشخص است و در مورد ارزیابی کارایی و کفایت نمایندگان قانون‌گذار، ملاکهای لازم را در اختیار ما نمی‌گذارد.

باید به یاد آورد که کانت در روزگاری از ماهیت قدرت، دامن‌شانه بودن حکومت استبدادی فردی و ضرورت برپایی حکومت مدنی بر زمینه قانون، اخلاق و دادگری، سخن رانده است که حکومتی فردی و اقتدارگرا بر پروس فرمان می‌رانده است. او در دانشگاهی به‌عنوان استاد، فلسفه تدریس می‌کرده است که زیر نظارت و بازرسی چنین حکومتی قرار داشته است. بنابراین، آنچه کانت در باب حقوق، قانون، شهروند و نظام جمهوری در رساله‌ها و مقاله‌های خود نگاشته است، از دلیری آمیخته با درایت و کاردانی در وجود فیلسوفی بزرگ حکایت می‌کند.

○ کانت بر همان زمینه‌ای به موضوع تفکیک وظایف نیروهای قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی می‌نگرد که در اندیشه‌های مونتسکیو می‌توان دید؛ با این تفاوت که در آثار کانت، استقلال نیروی قانون‌گذاری از نیروی اجرایی، برجستگی ویژه‌ای دارد.

قدرت اجرایی (حکومت) از قدرت قانون گذاری جدا باشد.<sup>۲۹</sup> کانت در طراحی نظام جمهوری بر شالوده تفکیک نیروهای سه گانه و استقلال نهاد قانون گذاری که از رهگذر نمایندگی شکل می گیرد، بیش از همه به انقلاب آمریکا نظر داشته است. او در ساختار سیاسی آمریکا، سیمای نظام جمهوری خود را می دیده است، همان گونه که در ساختار قدرت سیاسی بریتانیا، چهره یک حکومت فردی خود کلامه را مشاهده می کرده که در آن نیروی اجرایی و نیروی قانون گذاری، در عمل در دستان پادشاه استبدادگر است.

### یادداشتها

1. Reiss, *Perpetual Peace*, p. 112.
  2. *Ibid.*
  3. *Ibid.*, p. 98.
  4. Reiss, *The Metaphysics of Morals*, p. 139.
  5. روسو، قرارداد اجتماعی، ص ۷۹.
  6. *The Metaphysics of Morals*, p. 139.
  7. *Ibid.*
  8. Reiss, *Theory and Practice*, pp. 78-9.
  9. *The Metaphysics of Morals*, p. 138.
  10. *Ibid.*
  11. *Ibid.*, p. 142.
  ۱۲. یاسپرس، کانت، ص ۲۸۵.
  ۱۳. همان.
  14. Reiss, *The Contest of Faculties*, p. 186.
  ۱۵. از دیدگاه کانت، «حکومت فردی» (autocratic) یا «حکومت شهریاری / پادشاهی» (monarchic) متغولت است و نباید این دورا یکی دانست؛ زیرا شهریار (Monarch) کسی است که برترین قدرت را داراست، در حالی که «زمامدار یگانه» (مطلق) (Autocrat) تمام قدرت را در اختیار دارد.
  - (*The Metaphysics of Morals*, p. 161).
  16. *The Metaphysics of Morals*, p. 161.
  17. *Ibid.*, p. 162.
  18. *Ibid.*
  19. *The Contest of Faculties*, p. 186.
  20. *Ibid.*, pp. 186-7.
  21. *Ibid.* p. 186.
  22. *Ibid.*
  23. *Ibid.*
  24. *Perpetual Peace*, p. 100.
  25. John Stuart Mill, *on Liberty*, pp. 62-3.
- (و میل، رساله درباره آزادی، صص ۴-۳۲).

هواداری کانت از جمهوری خواهی تا آن مایه نیرومند بود که یکبار دفاع جانانه و آشکار وی از نظام جمهوری در برابر یک بازرگان انگلیسی، نزدیک بود مشاجره آنان را به زد و خورد بکشاند. کانت از یک سو با زبردستی جلوی این کشمکش را گرفت و از سوی دیگر، در میدان اندیشه و استدلال، بر حریف انگلیسی خود چیره شد. این بازرگان انگلیسی جوزف گرین نام داشت. از پس این ماجرا، گرین که در کونیگسبرگ زندگی می کرد، دوست نزدیک کانت شد.<sup>۲۷</sup> البته روابط دوستانه کانت و انگلیسی ها به گرین خلاصه نمی شد؛ اما این دوستی ها، تأثیری بر دیدگاه های انتقادی کانت از نظام حکومتی خود کلامه انگلستان و جانبداری استوار وی از نظام جمهوری خواهی نداشت.

کانت در ساختار حکومت، دو شیوه مرسوم را می کاود و می آزماید:

نخست؛ خود کامگی. «هرگاه قانونها توسط یک قدرت یکسان وضع شود و به صورت دلخواه و تحکمی به اجرا درآید، خود کامگی در یک کشور چیرگی می یابد، و این قدرت فقط تا آنجا اراده مردم را باز می تاباند که به عنوان فرمانروا، اراده مردم را به عنوان اراده شخصی خودش در نظر بگیرد.»<sup>۲۸</sup> بر این اساس، محور اصلی حکومت، فرمانروای خود کلامه است و اراده مردم فقط تا آنجا دارای اعتبار است که بتواند در اراده شخصی وی گنجانده شود.

دوم؛ دموکراسی مستقیم. کانت، چنان که گذشت این شیوه را چیزی جز استبداد و خود کامگی نمی داند، چرا که با چشم پوشیدن از رضایت فرد، درباره او تصمیم می گیرند و بدین سان اراده عمومی همگان، با خود و با آزادی در تناقض قرار می گیرد. تکیه صرف بر اراده عمومی، بی پذیرش تفکیک نیروهای سه گانه و تضمین آزادی مخالفان دولت و اقلیتها، در نگاه کانت چیزی جز خود کامگی نیست، هر چند نام دموکراسی بر آن نهاده شود.

کانت پس از نقد ساختار سیاسی مبتنی بر خود کامگی و دموکراسی، راه سومی پیشنهاد می کند که همان نظام جمهوری است: «جمهوریت اصلی سیاسی است که بر پایه آن،

### ○ کانت از آن رو که

می اندیشد راه و رسم حکومت باید بایده حق سازگار باشد؛ از دموکراسی نمایندگی در سیمای نظام جمهوری جانبداری می کند. البته مردمان بیشتر نگران راه و رسم حکومتند تا شکل آن. چه بسا نظام پادشاهی که به روال جمهوری اداره می شود و نظام استبدادی که نقاب دموکراسی بر چهره دارد و نظام جمهوری که به واقع چیزی جز نظام پادشاهی موروثی نیست.

45. The Contest of Faculties, Reiss, p. 187.  
 46. Ibid.  
 47. Roger Scruton, Kant, p. 9.  
 48. Perpetual Peace, Reiss, p. 101.  
 49. Ibid.

## کتابنامه

Kant, Immanuel, on the common Saying: 'This My be True in Theory, but it does not Apply in Practice', trans. by H.B. Nisbet, Kant; Political Writings, ed. by H.S. Reiss, Cambridge University Press, 1991.

\_\_\_\_\_. The Metaphysics of Morals, trans. by H.B. Nisbet, Kant; Political Writings, ed. by H.S. Reiss, Cambridge University Press, 1991.

\_\_\_\_\_. Perpetual Peace: a Philosophical Sketch, trans. by H.B. Nisbet, Kant; Political Writings, ed. by H.S. Reiss, Cambridge University press, 1991.

\_\_\_\_\_. The Contest of Faculties, trans. by H.B. Nisbet, Kant; Political Writings, ed. by H.S. Reiss, Cambridge University Press, 1991.  
 Mill, John Stuart, On Liberty, London, Penguin, 1987.

Scruton, Roger, Kant, Oxford University Press, 1987.

روسو، ژان ژاک، قتل‌داد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، تهران، شرکت سهامی چهر، ۱۳۵۵.

موتسکیو، روح القوانین، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

یاسیرس، کارل، کانت، ترجمه میرعبدالحسین نقیب‌زاده، تهران، طهوری، ۱۳۷۲.

۲۶. روسو، قتل‌داد اجتماعی، ص ۱۱۵.

۲۷. همان.

۲۸. همان، ص ۱۱۶.

۲۹. همان، ص ۱۱۷.

۳۰. روسو برای حکومت دموکراسی شرایط چهارگانه‌ای بدین قرار ذکر می‌کند: نخست اینکه، کشور بسیار کوچک باشد تا بتوان به آسانی مردم را جمع کرد و هر یک به سادگی و خوبی، دیگران را بشناسد. دوم، اخلاق و آداب و رسوم بسیار ساده باشد، تا زبیدایش مسائل اختلافی و از مشاجرات طولانی جلوگیری شود. سوم، برابری در مقام و دارایی تا حد ممکن. چهارم، نبودن یا دست کم پایین بودن تجمل، زیرا تجمل سبب می‌شود که انسان میهن خویش را در راه آسایش و خودپسندی بفروشد، و از پیروی دولت، سر باز زند. (روسو، قتل‌داد اجتماعی، ص ۱۱۶).

۳۱. روسو، قتل‌داد اجتماعی، ص ۱۱۷.

32. The Metaphysics of Morals, p. 38.

33. Spirit of the Laws.

۳۴. برای نمونه بنگرید به قتل‌داد اجتماعی، فصلهای ششم و نهم از کتاب دوم و فصلهای یکم و چهارم از کتاب سوم.

۳۵. موتسکیو، روح القوانین، ص ۲۹۷.

۳۶. همان.

۳۷. همان، صص ۳۰۱ و ۳۰۵.

۳۸. همان، ص ۲۹۹.

۳۹. همان، ص ۳۰۰.

40. Perpetual Peace, p. 101.

۴۱. یاسیرس، کانت، ص ۲۶۸.

۴۲. روسو، قتل‌داد اجتماعی، ص ۷۹.

۴۳. یاسیرس، کانت، ص ۲۶۸.

۴۴. روسو، قتل‌داد اجتماعی، ص ۱۴۲.

○ کانت بر پایی جامعه مدنی بر مدار قانون اساسی و هم‌نوا با قسانو نه‌های آزادی را، نمونه‌ای از جامعه نوع افلاطونی در عالم تجربه می‌داند. گام نهادن در چنین حکومت مدنی، از دیدگاه کانت یک وظیفه به شمار می‌رود.